

جنبلاط آرزوی بازگشت خلافت عثمانی را دارد!

رهبر دروزی لبنان، ولید جنبلاط، اظهار داشت: «ما را از ترکیه و گسترش نفوذش می‌ترسانند؛ کاش خلافت عثمانی بازمی‌گشت که عرب‌ها و مسلمانان را متحد می‌کرد» این اظهارنظر را می‌توان سخنی نادر تلقی کرد در ابراز تمایل به بازگشت الگوی خلافت عثمانی، الگویی که ادامه‌ای برای فکر خلافت به شمار می‌رود که در آن، احکام شریعت تنها منبع قانون‌گذاری است.

پیش از پرداختن به آنچه ممکن است پشت‌پرده این سخنان باشد، باید به دو نکته در رفتار و سخنان سیاسی جنبلاط توجه کرد؛ نخست: کسی که رفتار سیاسی جنبلاط را دنبال کرده، چندان از این سخن شگفت‌زده نمی‌شود، زیرا جنبلاط به‌کارگیری چیزی را که می‌توان «نقد هوشمندانه» و قیاس‌ها و تشبیه‌های تاریخی در ارائه مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی نامید، در کار خود دارد. او غالباً از تاریخ به‌عنوان ابزاری برای تبیین دیدگاه‌هایش استفاده می‌کند و گاهی در پاسخ به مخالفانش به منابع فرهنگی عمیقی استناد می‌کند؛ که آخرین مورد آن واکنشش به حمله مورگان اورتاگوس، فرستاده آمریکا، بود. اورتاگوس به سبب سخنان جنبلاط که گفته بود: «شرایط اورتاگوس برای لبنان ناممکن است» به او حمله کرد و نوشت: «مواد مخدر مضر است، ای ولید!» در پاسخ، جنبلاط به داستانی با عنوان «آمریکایی زشت» که در سال ۱۹۵۸ نوشته و فیلمی از آن در ۱۹۶۳ تولیدشده بود، اشاره کرد؛ این داستان درباره آمریکایی‌ای است که برای مأموریتی جهت حفظ صلح به کشورهای جنوب شرق آسیا سفر می‌کند، ولی تحلیل او از اوضاع، محدود به چارچوب ساده‌ای از نزاع میان کمونیسم و دموکراسی است و زمانی که بالأخره درک درستی از پیچیدگی اوضاع سیاسی پیدا می‌کند، کار از کار گذشته است. جنبلاط تنها همین عنوان را نوشت و حساب اورتاگوس را تگ کرد.

نکته دوم آن است که جنبلاط به تغییر مواضع علنی سیاسی‌اش بر اساس شرایط موجود، بدون در نظر گرفتن مواضع پیشین خود، شناخته‌شده است. نمونه‌های آن بسیارند؛ برای مثال، پس از ترور پدرش کمال جنبلاط در سال ۱۹۷۷، وارد سیاست شد و سوریه را متهم به ترور کرد، سپس به سوریه نزدیک شد تا جایی که به آنجا سفر کرد و با حافظ اسد دیدار نمود. در سال ۱۹۸۹ با توافق طائف موافقت کرد، با وجود آن‌که پیش‌تر به‌شدت از آن انتقاد کرده بود. در سال ۲۰۰۵ پس از ترور رفیق حریری، در تأسیس جنبش ۱۴ مارس شرکت کرد و خواستار خروج سوریه از لبنان شد و دشمنی آشکار خود را با رژیم سوریه تا حد ناسزاگویی ابراز کرد؛ اما در سال ۲۰۰۹ از ۱۴ مارس فاصله گرفت و به‌تدریج به جبهه حزب ایران در لبنان و جنبش امل پیوست. سپس در سال ۲۰۱۱ از انقلاب سوریه حمایت کرد و رژیم اسد را وحشی توصیف نمود، ولی بعد از آن باز هم موضع خود را تغییر داد و این دگرگونی‌ها در مواضع او فراوان است و ویژگی آن‌ها ماکیاولی‌گری و عمل‌گرایی است. آخرین نمونه‌اش این بود که با وجود انتقادش از حزب ایران در لبنان و سلطه آن بر کشور، حمایت خود را از مقاومت اعلام کرد و به تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای اشاره نمود.

بازگردیم به موضوع اظهارات جنبلاط درباره خلافت عثمانی؛ ممکن است شرایط سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی، توجیه‌کننده چنین اظهاراتی در این زمان باشد. از جمله هماهنگی و صمیمیتی که ترامپ در دیدار خود با نتانیاهو نسبت به اردوغان و ترکیه ابراز داشت و نیز ابراز تمایل به ترکیه در مناسبت‌های مختلف؛ چیزی که در واقعیت نیز بازتاب داشت، هنگامی که نتانیاهو پس از آن دیدار، حملاتش به سوریه را متوقف کرد، پس از آنکه ترامپ از او خواست روابطش با ترکیه در خاک سوریه منطقی باشد! این امر ممکن است بازتاب‌دهنده توازن‌های سیاسی جدید در منطقه و بازتوزیع نقش قدرت‌های منطقه‌ای، در رأس آن‌ها ترکیه، باشد؛ چیزی که جنبلاط به‌خوبی درک می‌کند و آن را فرصتی برای بازاندیشی در روابط منطقه‌ای می‌بیند.

از سوی دیگر، با در نظر گرفتن نزدیکی جنبلاط به‌نظام جدید سوریه، این احتمال وجود دارد که اظهارات او با تحولات سیاسی در سوریه مرتبط باشد؛ به‌ویژه با توجه به‌نظام جدیدی که روابط عمیقی با ترکیه دارد کشوری که نقش بزرگی در حمایت از مخالفان سوری ایفا کرد و اکنون، پس از سقوط اسد، در جایگاهی قرارگرفته که می‌تواند به‌گونه‌ای دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی بر آینده سوریه تأثیر بگذارد. این امر ممکن است بخشی از زمینه‌ای باشد که جنبلاط را به ایراد چنین سخنی واداشته تا از این نزدیکی جدید ترکیه و سوریه بهره برده و آن را فرصتی برای تقویت جایگاه سیاسی خود تلقی کند. در نهایت، جنبلاط به‌خاطر دگرگونی‌های سیاسی مداوم و توانایی‌اش در تطبیق با شرایط، شناخته‌شده است و غالباً از سخنانش برای ارسال پیام به طرف‌های مختلف استفاده می‌کند؛ بنابراین ممکن است این سخن نیز، در قالب فرهنگی و تاریخی

همیشگی‌اش، تلاشی از سوی او برای نزدیک شدن به ترکیه یا ابراز حمایت از اندیشه وحدت منطقه‌ای ناشی از این نزدیکی باشد؛ به‌ویژه اگر چنین وحدتی را در راستای منافعش و تلاش برای بازتعریف جایگاهش در صحنه سیاسی لبنان و منطقه ببیند.

این از جنبه سخن جنبلاط است؛ اما هر تاریخ‌نگار یا خواننده منصف تاریخ درمی‌یابد که دولت اسلامی، از نخستین دولت اسلامی در مدینه منوره تا دولت خلافت عثمانی، در تمام دوران خود چیزی جز رسیدگی به امور تمام شهروندانش بدون توجه به فرقه و مذهب آنان نشان نداده است. خلافت اسلامی نظامی سیاسی بوده و خواهد بود که پس از برپایی‌اش ان‌شاءالله به‌زودی مسلمانان را زیر پرچمی واحد گرد خواهد آورد، فارغ از تفاوت‌های مذهبی و قومی. بلکه خلافت را می‌توان تنها نظام سیاسی‌ای دانست که توانست وحدتی سیاسی و اقتصادی میان ملت‌های گوناگون ایجاد کند، نظامی که روابط میان افراد و ارزیابی آن‌ها را بر پایه تقوا سامان می‌دهد، در تحقق سخن الله سبحانه‌وتعالی: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» «ای مردم! بی‌گمان ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد الله سبحانه‌وتعالی پرهیزگارترین شماست. بی‌گمان الله سبحانه‌وتعالی دانا و آگاه است» و سخن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم در خطبه وداع: «ای مردم! بدانید که پروردگار شما یکتاست؛ آگاه باشید که هیچ برتری‌ای برای عرب بر عجم و برای سیاه بر سرخ نیست، مگر به تقوا. آگاه باشید که آیا رساندم؟» گفتند: «آری». فرمود: «پس آن‌که حاضر است، به غایب برساند». پس اگرچه سخن جنبلاط ممکن است ابعاد سیاسی داشته باشد که در آن به ملاحظات داخلی، منطقه‌ای و جهانی توجه شده باشد، اما فضیلت وجود خلافت و قدرت آن چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد حتی از سوی کسانی که در ظاهر با آن دشمنی دارند و به‌زودی، جهانیان درخواهند یافت که با نبود سلطه مسلمانان، سلطه الله سبحانه‌وتعالی در زمین که ما را در آن جانشین خود کرده است، چه نعمتی را از دست داده‌اند؛ هنگامی که عدالت راستین، آن‌گونه که الله سبحانه‌وتعالی اراده کرده، در پیکره دولت اسلامی مجسم گردد: خلافت دوم بر منهج نبوت؛ وعده الله سبحانه‌وتعالی و بشارت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم.

برگرفته از شماره ۵۴۶ جریده الرایه